

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Geo strategic

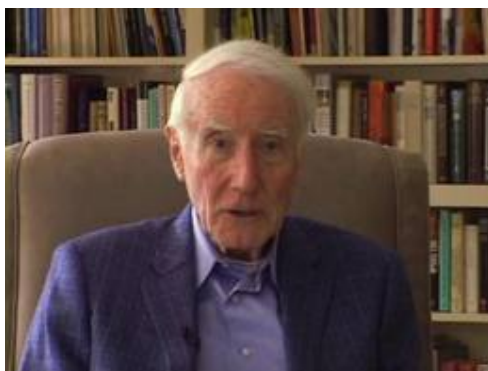
جیو ستراتیجک

پروفیسور پیتر دال اسکات [Prof Peter Dale Scott](#)

برگردان از: حمید محوی

۲۰ نومبر ۲۰۱۲

چرا امریکائی ها باید به جنگ های خود ساخته کشورشان خاتمه دهند؟



پیتر دال اسکات دیپلمات قدیمی کانادائی و استاد با تجربه دانشگاه برکلی در کالیفرنیا است. کتاب «ماشین جنگی ایالات متحده» نوشته او به سال ۲۰۱۲ منتشر شد.



امروز، فوری ترین موضوع سیاسی جهان، جلوگیری از به اصطلاح «صلح امریکائی – پاکس امریکانا» (در اصل یعنی حاکمیت امریکائی) می باشد که به تدریج ممکن است به جنگ جهانی بینجامد. به همان شکلی که در قرن

نوزدهم در مورد به اصطلاح «صلح بریتانیایی» روی داد. من در اینجا از اصطلاح «به اصطلاح» استفاده کردم، زیرا هر یک از این قراردادهای صلح («پاکس»)، در آخرین مراحل خود، بیش از پیش کمتر صلح طلب و حافظ نظم بوده، ولی بیش از پیش روی تحمیل قدرت رقابتی جنگ طلب و طبیعتاً غیر قانونی و نابرابر تمرکز داشته است.

جلوگیری از چنین جنگی و ارزیابی آن به عنوان هدف قابل دسترسی، می تواند داعیه بلند پروازانه ای تعبیر شود. با این وجود، در خود ایالات متحده اقدامات انجام شده خیلی دور از تحقق چنین امری نیست. به همین علت، ما نیازی به سیاست نوین رادیکال و بی سابقه ای نداریم، بلکه می بایستی دو سیاست اخیری که کارکردشان به شکست انجامیده و ضد تولیدی بودن آن نیز آشکار گردیده را ضرورتاً به شکل واقع گرایانه مورد نقد و بررسی قرار دهیم، و سپس بر اساس نتایج به دست آمده به تدریج از آن فاصله بگیریم.

پیش از هر موضوعی به آن چه به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» نامیده اند می پردازم که ایالات متحده راه اندازی آن را به عهده داشته است. در این کشور، سیاست داخلی و خارجی بیش از پیش تحت تأثیر جنگ علیه تروریسم دچار تحول شده. چنان که می دانیم این سیاست ضد تولیدی بوده و تنها شمار تروریست ها و قربانیان حملات آنها را افزایش داده است. چنین سیاستی البته عمیقاً کلاهبردارانه است، با آگاهی به این واقعیت که سیاستمداران واشینگتن جهاد طلبان را که معمولاً باید به عنوان دشمن و از طیف تروریست ها بدانیم، تأمین مالی کرده و تجهیزات نظامی در اختیار آنها قرار می دهد.

علاوه بر همه، همان گونه که بسیاری از کارشناسان هشدار داده اند، «جنگ علیه تروریسم» به دلیل خودساخته بودن آن، به جای آن که موجب از بین بردن تروریست ها شود، بیشتر موجب افزایش آنها شده است. «جنگ علیه تروریسم» به شکل پیچیده ای با «جنگ علیه مواد مخدر» در پیوند تنگاتنگ قرار دارد، اردوی جنگی خودساخته پیشین که به شکل ناامید کننده ای پیروزی در آن برای ایالات متحده ناممکن بود، گواه بر چنین واقعیتی است. در واقع، این دو جنگ خود ساخته به پیکره یک جنگ واحد تعلق دارد. با برپا کردن «جنگ علیه مواد مخدر»، ایالات متحده امکان فراهم ساختن ایجاد یک شیخ دولت در کلمبیا تحت عنوان «دفاع مشترک کلمبیا» به وجود آورد که اعمال تروریستی را سازماندهی می کرد. به همین گونه به فرمانروائی تروریسم خونبارتری در مکزیک دامن زد (با ۵۰۰۰۰ نفر کشته طی شش سال گذشته) (۱).

در سال ۲۰۰۱ با برپا کردن «جنگ علیه تروریسم» و حمله به افغانستان، ایالات متحده موجب شد که تولید تریاک در این کشور به دو برابر افزایش پیدا کند. در عین حال افغانستان به بزرگترین تولید کننده هروئین در حد ۹۰٪ در سطح جهان تبدیل شده و بخش بزرگی از تولید جهانی حشیش را نیز به خود اختصاص داد (۲).

شهروندان ایالات متحده باید آگاه باشند که طرح کلی مسأله چنین است که مداخلات نظامی کشورشان در هر کجا، به صورت سیستماتیک تولید مواد مخدره را نیز در همانجا افزایش داده است – در آسیای جنوب شرقی در سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و بعداً در کلمبیا و در افغانستان – (به همچنین کشت تریاک در عراق پس از تهاجم ارتش ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ افزایش داشته است) (۳).

به عکس در آن جایی که مداخلات نظامی ایالات متحده متوقف شده، تولید مواد مخدر نیز متوقف شده است، به ویژه در آسیای جنوب شرقی از سال های ۱۹۷۰. (۴)

هر دو جنگ خود ساخته ایالات متحده برای منافع خصوصی سودآور است و با لابی گری تداوم پیدا می کند. (۵) همزمان، هر دو جنگ (علیه تروریسم و مواد مخدر) به گسترش ناامنی و بی ثباتی در امریکا و تمام جهان انجامیده است.

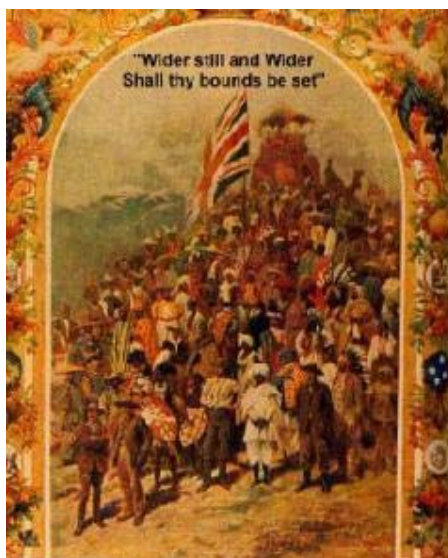
بر این اساس، در فراسوی دیالکتیک متضاد، نظم نوین جهانی تحت رهبری ایالات متحده به تدریج به بی نظمی جهانی تبدیل می گردد.

از سوی دیگر، اگر چه ظاهراً شکست ناپذیر به نظر می رسد، ولی وضعیت امنیت ملی، به دلیل مشکل فقر، اختلاف درآمدها و مواد مخدر، به تدریج کشور توسط سدها و موانع نهادها فلج شده، و وضعیت ناامنی ملی جایگزین می شود.

با یادآوری و مقایسه اشتباهات بریتانیایی ها در پایان قرن نوزدهم، می خواهم زمینه مساعدی برای بازگشت تدریجی به نظم جهانی با ثبات تر و عادلانه تر را نشان دهم، و بر این اساس به اقدامات عینی پردازم، که برخی از آنها می بایستی مرحله به مرحله به اجرا گذاشته شود. با یادآوری فروپاشی بریتانیای کبیر، می خواهم نشان دهم که نظام فعلی که بر اساس احزاب سیاسی بنیانگذاری شده، فاقد راه حل است، و به باور من راه حل بستگی به افرادی دارد که در حال حاضر در خارج از این نظام به سر می برند.

دیوانگی های صلح بریتانیایی در اواخر قرن نوزدهم

(پاکس بریتانیکا)



آخرین اشتباهات رهبران امپراتوری بریتانیا برای درک مسائلی که امروز با آن روبه رو هستیم بسیار آموزنده است. در هر دو مورد، ازدیاد قدرت در رابطه با نیازهای دفاعی واقعی به انکشاف نفوذ بیش از پیش ناعادلانه و ضد تولیدی انجامید. تحلیل من در پراگراف های بعدی کاملاً منفی است. در واقع، این تحلیل، وجه مثبت نظام امپراتوری را در زمینه بهداشت و آموزش در خارج ندیده می گیرد. با این وجود، تحکیم قدرت بریتانیا ملت هائی مانند هند را که در گذشته ثروتمند بودند به فقر کشانید. امپراتوری بریتانیا در عین حال موجب فقر کارگران در بریتانیای کبیر شد. (۶)

همان گونه که کوین فیلیپ نشان داده است، یکی از دلایل اصلی برای توضیح چنین پدیده ای انتقال بیش از پیش فزاینده سرمایه ها برای سرمایه گذاری در مناطق دیگر و قابلیت تولید بریتانیا بود :

«به این ترتیب بود که بریتانیای کبیر در وضعیتی مشابه به وضعیت ایالات متحده در سال های ۱۹۸۰ و بخش مهمی از سال های ۱۹۹۰ واژگون شد - از یکسو فروپاشی سطح درآمدها (به جز پست های مدیریت) همراه با سقوط صنایع زیربنایی، و از سوی دیگر در اوج سلسله مراتب، دوران طلایی برای بانک ها، خدمات مالی و ارزش های بورسی...» (۷)

خطر فواصل فزاینده درآمد و ثروت به سادگی در این دوران بازشناسی شده بود، به ویژه توسط سیاستمدار جوان ویلسون چرچیل. (۸) ولی تنها تعداد اندکی متوجه تحلیل موشکافانه جان هوبسون شدند که در کتابی تحت عنوان «امپریالیسم» به سال ۱۹۰۲ منتشر شد. به اعتقاد او، تلاش بی رویه برای انباشت ثروت - به دلیل جا به جایی سرمایه بیرون از مرزها - موجب پیدایش نیازمندی نوینی در زمینه دستگاه دفاعی به شکل فوق العاده برای حفاظت از این نظام شد.

در خارج، یکی از نتایج این پدیده، استفاده گسترده تر و خشونت بار از ارتش های بریتانیا بود. هوبسون امپریالیسم معاصر خود را که بر اساس محاسبات او در اطراف ۱۸۷۰ آغاز شده، به عنوان «تضعیف [...] ناسیونالیسم اصیل دانسته، که از سواحل طبیعی ما عبور کرده و در پی تصاحب سرزمین های نزدیک و دور و در مناطقی که مردمان نافرمان و ناسازگار زندگی می کنند، بوده است.» (۹)

همان گونه که سر جان روبرت سیلی تاریخ شناس بریتانیایی به سال ۱۸۸۳ نوشته است، می توانیم بگوئیم که امپراتوری بریتانیا «برحسب جهشی از روی تسامح و بی توجهی» به وجود آمد.

(« in a fit of absence of mind »).

ولی نظریات سسیل رودز (بنیانگذار کشور رودشیا. تاجر و سیاستمدار انگلیسی در جنوب افریقا) را نمی توانیم بپذیریم. یکی از نخستین دلایل انکشاف بریتانیا تقسیم نابرابر ثروت و در عین حال نتیجه اجتناب ناپذیر آن بود. بخش مهمی از کتاب هوبسون به انتقاد از بهره برداری غرب از جهان سوم، به ویژه در افریقا و آسیا اختصاص دارد (۱۰). کتاب او به نحوی خاص یادآور نوشته های توکودیدس سیاستمدار و تاریخ نویس آنتی (۴۶۰ پیش از میلاد) درباره حمله آتن به سسیل است : «چگونه آتن به دلیل حرص و طمع بی حد و حصر و با حمله بیهوده به سسیل در هم شکسته شد... یعنی جنونی که می توانیم آن را به عنوان پیش درآمد حمله ایالات متحده به ویتنام و عراق [و به همین گونه مداخله بریتانیای کبیر در افغانستان و در ترانسفال (در شمال شرقی افریقای جنوبی)] قابل مقایسه بدانیم . توکودیدس این جهش جنون آسا را به تغییرات سریعی که پس از مرگ پریکلس به وقوع پیوست و به ویژه به قدرت رسیدن یک الیگارشی ویرانگر، نسبت می دهد.» (۱۱)

اوج امپراتوری بریتانیا و در عین حال آغاز سقوط آن را می توانیم در سال های ۱۸۵۰ جست و جو کنیم. طی این دهه، لندن مستقیماً هند را تحت سلطه خود گرفت، و بر این اساس جایگزین کمپانی هند شد که کاملاً کارکرد استثماری داشت.

ولی در همان دهه، بریتانیای کبیر در پی پاسخگوئی به انگیزه های خصمانه اش در رابطه با جایگاه روسیه در «سرزمین مقدس» با فرانسه که در عهد ناپلئون سوم آشکارا در پی جهان گشائی بود (و به همین گونه با امپراتوری عثمانی) به توافق رسید. اگر چه بریتانیای کبیر در جنگ کریمه (۱۸۵۳-۱۸۵۶) به پیروزی رسید، ولی تاریخ

شناسان این پیروزی را یکی از دلایل اصلی برهم خوردن حاکمیت توازن نیروهائی تلقی می کنند که از کنگره وین به سال ۱۸۱۳ در اروپا شکل گرفته بود.

بر این اساس، ارثی که این جنگ برای بریتانیای کبیر بر جای گذاشت، ارتشی مؤثرتر و به روز شده بود، ولی در جهانی خطرناک تر و بی ثبات تر. (در آینده، احتمالاً تاریخ شناسان چنین داوری خواهند کرد که تا چه اندازه ماجراجوئی ناتو در لیبیا به سال ۲۰۱۱ در خاتمه بخشیدن به وضعیت آرام موجود بین ایالات متحده و روسیه نقش مشابهی داشته است.)

جنگ کریمه در عین حال موجب پیدایش نخستین جنبش ضد جنگ مهم در بریتانیای کبیر شد، اگر چه همان گونه که به یاد داریم پیش از همه موجب برکناری فعالان و رهبران اصلی آن مانند جان کودین و جان برایت در جهان سیاست شد (۱۲). ظرف مدت کمی، دولت ها و رهبران بریتانیای کبیر به شدت در جبهه راست موضع گرفتند. چنین تحولاتی، به عنوان مثال، سال ۱۸۸۲ به بمباران اسکندریه توسط گلاستون انجامید. هدف از این بمباران باز پس گیری قروضی بود که مصری ها از سرمایه داران خصوصی بریتانیائی گرفته بودند.

با خواندن تحلیل اقتصادی هوبسون با تکیه به نوشته های توکودیدس، می توانیم به حرص افراطی به عنوان عامل اخلاقی بیندیشیم که قدرت بریتانیا بی هیچ حد و مرزی تشویق می کرد. در سال ۱۸۸۶، کشف معادن طلا در جمهوری بونرها در ترانسفال (مهاجران المانی و هلندی در افریقای جنوبی) که به شکل غیر رسمی استقلال داشت، توجه سسیل رودز را به خود جلب کرد. سسیل رودز که پیش از این به یمن امتیازاتی که با کلاهدراری برای استخراج الماس در ماتابلاند (در جنوب غربی زیمبابوئه) به دست آورده و ثروت کلانی به هم زده بود، به معادن طلای ترانسفال نیز چشم طمع دوخت و به پشتیبانی اوئیتلاندرزها (خارجی ها و مهاجرانی انگلیسی در افریقای جنوبی که در منطقه تجمع کرده بودند) دولت بونرها را سرنگون کرد.

سال ۱۸۹۵، پس از شکست توطئه هائی که مستقیماً اوئیتلاندرزها در آن شرکت داشتند، سسیل رودز در مقام نخست وزیر استعماری بریتانیا در کیپ تاون، از حمله به ترانسفال پشتیبانی کرد، این حمله را حمله جیمسون نامیده اند - گروهی مختلط از اعضای پولیس ساختگی و مزدوران داوطلب - . این حمله نه تنها به شکست انجامید، بلکه در عین حال به رسوائی کشید: رودز مجبور شد از مقام نخست وزیری استعفاء دهد، و برادرش زندانی شد. جزئیات حمله جیمسون و جنگ بونرها در این عملیات خیلی پیچیده است و در این جا از شرح آن قطع نظر می کنم، ولی نتیجه نهائی در پایان جنگ، چنین شد که سسیل رودز بخش مهمی از معادن طلا را در اختیار گرفت.

مرحله بعدی در امپریالیسمی که رودز در تخیلاتش به شکل گسترده می خواست روی آن سرمایه گذاری کند، راه آهن بین کیپ تاون و قاهره بود که می بایستی از سرزمین های تحت سیطره بریتانیای کبیر عبور کند. همان گونه که مختصراً خواهیم دید، این طرح رقابت فرانسوی ها را برانگیخت که آنها در پی ایجاد راه آهن شرق به غرب بودند، یعنی موضوعی که موجب نخستین بحران در رقابت امپریالیستی شد. به تدریج این بحران ها شدت یافت و سرانجام به جنگ جهانی اول انجامید.

براساس بررسی های کارول کیوگلی، سسیل رودز در عین حال یک محفل سرّی ایجاد کرد که هدف اصلی آن گسترش هر چه بیشتر امپراتوری بریتانیا بود. میز گرد («راند تیبیل») یکی از شعبه های آن بود که بعداً به مؤسسه سلطنتی مناسبات بین المللی تبدیل شد. سال ۱۹۱۷، برخی از اعضای امریکائی [میز گرد] سازمان مشابهی تحت عنوان مشاورت مناسبات خارجی را بنیانگذاری کردند که مرکز آن در نیویورک است (۱۳).

برخی تحلیل گران نظریات کارول کیوگلی را اغراق آمیز دانسته اند. با این وجود، چه با نظریات او موافق باشیم و یا نباشیم، می توانیم بین حرص کشور گشائی سسیل رودز در افریقا در سال های ۱۸۹۰ و گسترش شرکت های نفتی بریتانیا و ایالات متحده در دوران پس از جنگ شاهد تداوم خاصی باشیم، کودتاهائی که سال ۱۹۵۳ در ایران، و سال ۱۹۶۵ در اندونزی و کامبوج در سال ۱۹۷۰ به پشتیبانی مشاورت مناسبات خارجی تحقق یافت به روشنی این موضوع را نشان می دهد (۱۴).

در تمام این مثال ها، حرص شخصی (اگر چه به طریق اولی در چهارچوب شرکت تجاری بوده) موجبات خشونت دولتی یا جنگ به عنوان مسأله ای در رابطه با سیاست رسمی را فراهم آورده است. چنین امری موجب انباشت ثروت و تقویت شرکت های خصوصی در بطن آن چیزی شد که من **ماشین جنگی امریکا** می نامم، این روند در عین حال موجب تضعیف نهادهائی شد که نماینده منافع عمومی هستند.

دلیل و برهان مرکزی من این است که به شکل قابل پیشبینی، گسترش تدریجی نیروی دریائی و ارتش های بریتانیا موجب گسترش تسلیحات نظامی نزد قدرت های دیگر شد، به ویژه فرانسه و آلمان، و این روند جنگ اول جهانی و به همین گونه جنگ دوم جهانی را اجتناب ناپذیر ساخت. پس از این وقایع، به سادگی می توان مشاهده کرد که تقویت ماشین های نظامی به شکل اسفناکی نه تنها موجب امنیت نبوده بلکه برای قدرت های امپریالیستی و برای تمام جهان ناامنی بیش از پیش خطرناکی را فراهم ساخته است.

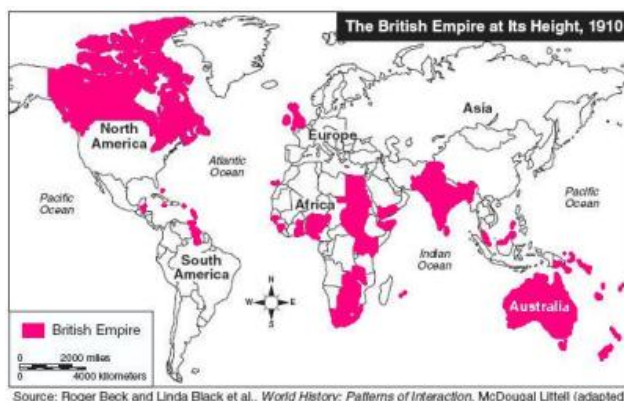
با آگاهی به این امر که امروز برتری جهانی ایالات متحده از برتری امپراتوری بریتانیا در زمانی که در اوج قدرت به سر می برد، بیشتر است، ولی تا کنون تمایلات رقابت آمیزی که قابل مقایسه با آن باشد را در کشورهای دیگر مشاهده نمی کنیم، با این وجود، شاهد آغاز واکنشهای خشونت بار از سوی ملت های بیش از پیش تحت ستم هستیم (یا آن چه که رسانه ها «تروریسم» می نامند).

با نگاهی به گذشته، در عین حال می توانیم ببینیم که فقر تدریجی هند و دیگر سرزمین های استعمار شده به شکل فزاینده به بی ثباتی امپراتوری بریتانیا دامن زد، و سرانجام آن را محکوم به فروپاشی ساخت.

این موضوع در آن دوران روشن نبود، و در قرن نوزدهم، در مقایسه با امروز، تنها اندک بریتانیائی هائی مانند جان هوبسون بودند که تصمیمات سیاسی کشورشان را که به رکود طولانی سالهای ۱۸۷۰ انجامید زیر علامت سوال می بردند. رکود سالهای ۱۸۷۰ تا «مهاجرت به افریقا» و مسابقه تسلیحاتی به عنوان پیامد آن (۱۵).

با این وجود، امروز وقتی چنین تصمیماتی را مورد بررسی قرار می دهیم، از کوتاه فکری و حماقت به اصطلاح مردان دولتی آن دوران شگفت زده می شویم. بحران های پوچ ولی اسفناکی که تصمیمات آنها در سرزمین های دور در افریقا به وجود می آورد، مانند نبرد فشودا (در سودان - علیه جنبش مهدی - ۱۸۹۸) یا در آگادیر (۱۹۱۱)، داوری ما را در مورد آنها تأیید می کند (۱۶).

در عین حال می توانیم ببینیم که چگونه در آغاز های کوچک بروکراتیک که خارج از نظارت و کنترل بودند به بحرانهائی بین المللی دامن زدند. بحران فاشودا، در جنوب سودان شامل یک گروه ۱۲۹ نفره بود (۹ افسر و درجه دار فرانسوی و ۱۲۰ تیرانداز سنگالی). این گروه نظامی فرانسه پس از ۱۴ ماه آمد و رفت، به انگیزه پوچ تثبیت حضور فرانسه از شرق تا غرب افریقا در پی خنثی سازی طرح رودز برای تثبیت حضور بریتانیا از جنوب به شمال قاره افریقا بودند (۱۷). وقتی «ماجرای آگادیر» پیش آمد، یعنی ورود تحریک آمیز توپچی های المانی اس ام اس پانزر در یک شهر مراکشی که محصول تصمیم جنون آسای معاون وزیر امور خارجه بود، مهمترین نتیجه آن تحکیم مناسبات دوستانه فرانسه و بریتانیا بود که به شکست آلمان در جنگ جهانی اول انجامید (۱۸).



صلح امریکایی با آزمون صلح بریتانیایی

جهان محکوم به تکرار تراژدی جنگ جهانی دیگری در دوران صلح امریکایی نیست. وابستگی های جهانی، و علاوه بر همه، ارتباطات پیشرفت مهمی را پشت سر گذاشته است. امروز ما با آگاهی و کارشناسی و انگیزه بیشتری نسبت به گذشته می توانیم روند های تاریخی را تشخیص دهیم و بر آنها تسلط بیشتری داشته باشیم. امروز برای اقلیتی در جهان بیش از پیش روشن است که نظامی گری ایالات متحده به انگیزه امنیتی توجیه شده ولی در واقع به تهدیدی برای امنیت این کشور و تمام جهان تبدیل گشته است. در واقع، چنین تمایل جنگ طلبانه ای موجب بر پا ساختن جنگ های بیش از پیش گسترده تر است – این موضوع خاطره نظامی گری بریتانیا در قرن نوزدهم را در ذهن ما تداعی می کند.

با وجود برهم خوردن فزاینده تعادل، برای مردم ایالات متحده یک راه حل تسکین دهنده باقی مانده است. زیرا دلایل ناامنی جهانی و به همچنین راه حل آنها بیش از پیش در خود کشور آنها واقع شده است. خیلی بیشتر از پیشینیان بریتانیایی، و خلاف ملت های دیگر، شهروندان ایالات متحده در وضعیت مناسبی به سر می برند تا نه تنها موجبات کاهش تنش جهانی را فراهم سازند، بلکه در عین حال به سوی نظم بین المللی عادلانه تری تحول یابند. البته، هیچکس نمی تواند پیشبینی کند که چنین تحولی حتما تحقق خواهد یافت. ولی پایان اسفناک صلح بریتانیایی و بار بیش از پیش سنگینی که روی دوش شهروندان ایالات متحده گذاشته شده گواه بر ضرورت چنین تحولی به نظر می رسد. در واقع کشور گشائی یک جانبه ایالات متحده، مانند بریتانیای کبیر در گذشته، در حال حاضر، توافقات و قراردادهای بین المللی – و به ویژه منشور ایالات متحده – که طی چند دهه موجب ثبات نسبی بوده است را نقض می کند.

باید به روشنی بگوئیم که در حال حاضر تقویت سامانه نظامی ایالات متحده، سر منشأ و دلیل اصلی نظامی سازی در سطح جهانی بوده است. به شکل نگران کننده ای، چنین روندی یادآور مسابقه تسلیحاتی است که صنایع نظامی بریتانیا در گسترش آن شرکت داشت و پس از ماجرای آگادیر در سال ۱۹۱۱ به جنگ جهانی اول انجامید.

با این وجود، نظامی سازی در دوران حاضر را نمی توانیم به عنوان «مسابقه تسلیحاتی» تلقی کنیم. درواقع، ایالات متحده – و هم پیمانانش در ناتو که سلاح های مشابهی در اختیار دارند – به اندازه ای بازار اسحه در سطح جهانی را به خود اختصاص داده اند که سهم فروش اسلحه روسی و چینی در مقایسه با آن بسیار ناچیز بنظر می رسد :

«سال ۲۰۱۰ [...] ایالات متحده در بازار جهانی اسلحه از موضع برتری برخوردار بوده، و ۲۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار صادرات اسلحه داشته، یعنی % ۵۲،۷ بازار بین المللی. روسیه با ۷،۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ در مرتبه دوم قرار دارد و % ۱۹،۳ سهم بازار بین المللی، با حساب ۱۲،۶ میلیارد دلار صادرات اسلحه در سال ۲۰۰۹. در زمینه فروش اسلحه پس از ایالات متحده و روسیه، فرانسه، بریتانیا، چین، آلمان و ایتالیا در مرتبه های بعدی قرار دارند(۱۹).

یک سال بعد، وسعت صادرات اسلحه ایالات متحده به بیش از دو برابر افزایش پیدا کرد، یعنی % ۷۹ بازار جهانی اسلحه :

«سال گذشته، صادرات اسلحه امریکائی به ۶۶،۳ میلیارد دلار رسید، یعنی بیش از سه چهارم کل بازار اسلحه که در سال ۲۰۱۱ حدود ۸۵،۳ میلیارد تخمین زده شده است. روسیه در همین سال با ۴،۸ میلیارد دلار در جایگاه دوم قرار گرفت(۲۰).»

در حال حاضر، باید پرسید که فعالیت اصلی ناتو که نیازمند اسلحه باشد کدام است؟ نه برای دفاع در مقابله با روسیه، بلکه برای پشتیبانی ایالات متحده از جنگ خود ساخته علیه تروریسم در افغانستان مثل گذشته در عراق. «جنگ علیه تروریسم» را باید در شکل واقعی آن درک کنیم : یعنی بهانه ای برای نگهداری ارتش ایالات متحده که به شکل خطرناکی گسترش یافته، از طریق تحمیل ناعادلانه قدرتی که بیش از پیش بی ثباتی آن آشکار می گردد.



به عبارت دیگر، امروز ایالات متحده نخستین کشوری است که سیل اسلحه را در جهان جاری ساخته. شهروندان این کشور الزاما باید بخواهند این عامل فقر و ناامنی مورد بررسی و بازبینی قرار گیرد. ما باید هشدار آیزنهاور در سال ۱۹۵۳ را به یاد بیاوریم که می گفت : «**هر تفنگی که ساخته می شود، هر ناو جنگی که راهی آبها می شود، هر راکتی که شلیک می شود - در مفهوم نهانی - تداوم دزدی از آنهاست که گرسنه هستند و نمی توانند خوراکشان را تهیه کنند، و علیه آنهاست که در سرما لباسی برای پوشیدن ندارند.**»(۲۱)

لازم به یادآوری است که رئیس جمهور کندی در سخنرانی خود در آمریکن یونیورسیتی به تاریخ ۱۰ جون ۱۹۶۳ طرح صلحی را مطرح کرد که الزاما «صلح امریکائی تحمیل شده با زور سلاح های جنگی امریکائی نیست»(۲۲).

اگر چه طرح او ناپایدار ماند، ولی طرح خردمندانه ای بود. شصت سال پس از به وجودآوردن نظام امنیتی ایالات متحده - به اصطلاح صلح امریکائی - پاكس امریکانا - خود ایالات متحده در دام وضعیت ناامنی از دیدگاه روانی گرفتار آمده است که بیش از پیش عوارض پارانوایک را نشان می دهد.

خصوصیات سنتی فرهنگ ایالات متحده مانند احترام به حقوق بین الملل به بهانه تهدید تروریستی در حال ناپدید شدن است، اگر چه بخش مهمی از چنین تهدیدی را خود ایالات متحده به وجود آورده است. این پدیده چه در داخل کشور و چه در خارج قابل مشاهده می باشد.

اتحاد سرّی بین ایالات متحده و عربستان سعودی و «جنگ علیه تروریسم»



از ۶۶،۳ میلیارد دلار صادرات اسلحه آمریکائی در سال ۲۰۱۱، بیش از نیمی از آن به عربستان سعودی اختصاص داشته است، یعنی مبلغی معادل ۳۳،۴ میلیارد دلار. این بخش از فروش اسلحه شامل دهها هلیکوپتر از نوع آپاچ و بلاک هاوک است که به گفته نیویورک تایمز برای دفاع عربستان در مقابله با ایران ضروری تشخیص داده شده است. با این وجود فروش این سلاح ها بیشتر به دلیل مداخله فزاینده این کشور در جنگ های نامتعارف و تجاوزکارانه صورت گرفته (به عنوان مثال در سوریه). (۲۳)

فروش اسلحه به عربستان سعودی در عین حال موضوعی اتفاقی نبود، بلکه محصول توافق بین دو کشور بود تا افزایش دلار امریکائی برای پرداخت نفت سعودی را جبران کند. طی بحران نفتی سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، رئیس جمهور نیکسون و هنری کیسینجر با عربستان سعودی و ایران برای پرداخت نفت خام به بهای خیلی بالاتر مذاکره کردند، ولی به این شرط که هر دو کشور دلارهای نفتی شان را به شکل دیگری دریافت کنند - خرید اسلحه مهمترین شرط این قرارداد بود. (۲۴)

ثروت ایالات متحده و عربستان سعودی بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر وابسته شده، نکته جالبی که یک نامه الکترونیک آن را افشاء کرده است: «**سرمایه داران سعودی اصلی ترین تأمین کننده امور مالی گروه های اسلام افراطی مانند القاعده هستند**» (۲۵)

اتحادیه بین المللی اسلام گرایان، که به شکل گسترده توسط خانواده سلطنتی سعودی تأمین مالی شده و محلی برای ملاقات های بین المللی آنها تدارک دیده، در واقع جنبش جهانی اسلام گرایان سلفی هائی هستند که برخی از رهبران القاعده نیز از اعضای آن می باشند. (۲۶)

به طور خلاصه، سرمایه های جاری در مناسبات بین ایالات متحده و عربستان سعودی به همان اندازه جهاد طلبان نزدیک به القاعده را تأمین مالی می کند که جنگ های خود ساخته علیه آنها توسط نیروهای ایالات متحده. چنین وضعیتی با شعله ور شدن آتش به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» در جبهه های نوین، و در بطن مناطقی که در گذشته در آرامش به سر می بردند، مانند مالی، به نظامی سازی فزاینده در ایالات متحده و در خارج انجامید - چنین تحولاتی از آغاز قابل پیشبینی بود.

رسانه ها غالباً «جنگ علیه تروریسم» را به عنوان جنگی بین دولت های قانونمدار و اصول گرایان اسلامی فئاتیک و جنگ طلب معرفی می کنند. در واقع، از مدتها پیش به این سو، اغلب کشورها دائماً به شکل تناوبی با همان

نیروهای همکاری می کنند که در فرصت های دیگر با آنها می جنگند. ایالات متحده و بریتانیای کبیر از این قاعده مستثنا نیستند.



امروز، سیاست خارجی ایالات متحده بیش از پیش به هم ریخته است، به ویژه در حوزه عملیات سرّی. در برخی کشورها، به ویژه در افغانستان، ایالات متحده در حال مبارزه با جهاد طلبانی است که سازمان سیا در سال های ۱۹۸۰ از آنها پشتیبانی می کرد، که هنوز از پشتیبانی هم پیمانانی مانند عربستان سعودی و پاکستان برخوردار هستند. در کشورهای دیگر، مانند لیبیا، ایالات متحده از همین نوع گرایان به شکل غیر مستقیم پشتیبانی کرد. در کشورهای دیگری مانند کوزوو اصول گرایان با پشتیبانی ایالات متحده به قدرت رسیدند. (۲۷)



در یمن، مقامات ایالات متحده پذیرفتند که مشتریانشان از جهاد طلبان پشتیبانی کنند. چند سال پیش، کریستوفر بوسک پژوهشگر دانشگاهی در برابر "بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی" در گزارشی که تهیه کرده بود، اظهار داشت :

«افراط گرایی اسلامی در یمن حاصل روندی طولانی و پیچیده است. در سال های ۱۹۸۰، شمار زیادی از یمنی ها در جهاد علیه شوروی ها در افغانستان شرکت کردند. پس از پایان اشغال افغانستان توسط شوروی، دولت یمن شهروندان یمنی را تشویق کرد که به کشور بازگردند، و به سربازان قدیمی خارجی نیز اجازه داد که در یمن مستقر شوند. اغلب عربهای افغان توسط رژیم انتخاب شدند و آنها را در بطن نهادهای امنیتی مختلف دولت به خدمت

گرفتند. این نوع گزینش ها در مورد افرادی که توسط دولت یمن پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتمبر زندانی شده بودند نیز به اجرا گذاشته شد.



اعضای القاعده در یمن

از سال ۱۹۹۳، در گزارش اطلاعاتی که امروز از حالت محرمانه خارج شده، وزارت امور خارجه ایالات متحده آشکار ساخت که یمن در حال تبدیل شدن به مرکز مهمی برای تجمع بسیاری از مبارزانی است که افغانستان را ترک کرده اند. این گزارش در عین حال تأکید داشت که دولت یمن یا مایل نیست و یا قادر نیست تا فعالیتهای آنها را محدود سازد. طی سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، رژیم حاکم این اسلام گرایان را برای سرکوب مخالفان داخلی به خدمت گرفت. علاوه بر این، طی جنگ داخلی ۱۹۹۴، اسلام گرایان علیه نیروهای جنوب جنگیدند.» (۲۸)



مارچ ۲۰۱۱، همین پژوهشگر دانشگاهی به این نتیجه رسید که جنگ ایالات متحده علیه تروریسم به پشتیبانی از یک دولت غیر مردمی انجامیده، و از اصلاحات ضروری اجتناب کرده است:

«من فکر می‌کنم که سیاست ما در یمن منحصراً روی تروریسم متمرکز بوده – سیاست خارجی ایالات متحده روی تروریسم و امنیت و القاعده در شبه جزیره عربی تمرکز داشته و تمام مسائل دیگر را ندیده گرفته است. من فکر می‌کنم که با وجود تمام دعاوی مقامات دولتی، ما روی تروریسم تمرکز داشته ایم و به مشکلات دولت یمن که دائماً با آن روبه‌رو بوده است توجهی نشان نداده ایم: بیکاری، سوء استفاده از قدرت، بزهکاری. فکر می‌کنم که چنین عواملی سرانجام به سرنوشتی دولت خواهد انجامید. ... همه در یمن می‌بینند که ما از این رژیم‌ها با بی‌اعتنائی به مردم یمن دفاع می‌کنیم.» (۲۹)

با بیان بسیار ساده، «جنگ علیه تروریسم» توسط ایالات متحده را باید به عنوان یکی از دلایل اصلی تلقی کنیم که توضیح می‌دهد که چرا یمن، همانند دیگر کشورها، توسعه نیافته باقی مانده و به مکانی مساعد برای تروریسم جهاد طلبان تبدیل شده است. ولی سیاست خارجی ایالات متحده، در زمینه‌های امنیتی، تنها عامل محرک در دامن زدن به بحران یمن نبوده است. زیرا منافع عربستان سعودی نیز ایجاب می‌کرد که نفوذ جهاد طلبان در جمهوری یمن تقویت شود. این مورد از سال‌های ۱۹۶۰ آغاز شد، یعنی وقتی که خانواده سلطنتی سعود از قبایل محافظه کار ساکن تپه‌های شمال یمن استفاده کردند تا با حمله دولت جمهوری یمن به جنوب عربستان سعودی که از سوی ناصر پشتیبانی می‌شد، مقابله کنند. (۳۰)

ساز و کارهای مختلف دولت‌ها و بنگاه‌های اطلاعاتی آنها می‌تواند وضعیت مبهم و غیر قابل نفوذی را ایجاد کند. به عنوان مثال، همان‌گونه که سناتور جان کری مطرح کرده است، یکی از رهبران اصلی القاعده در شبه جزیره عربی «یک شهروند سعودی است که پس از اسارت در زندان گوانتانامو، ماه نومبر ۲۰۰۷ به عربستان سعودی بازگردانده شد. او پس از پیمودن مسیری خاص برای بازیابی موقعیتش در کشور، دوباره به فعالیتهای ستیزه جویانه اش در یمن بازگشت.» (۳۱)

مثل کشورهای دیگر، ایالات متحده می‌تواند برای جنگ در مناطقی که منافع مشترکی وجود دارد، مثل بوسنی، با جهاد طلبان القاعده توافقاتی داشته باشد. شرط این همکاری‌ها این است که تروریست‌ها علیه آنها اقدام نکنند. همین شیوه کار بود که موجب بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ شد. این واقعه وقتی روی داد که دست کم دو نفر از عاملان مصونیت پیدا کردند و تحت حمایت مقامات ایالات متحده قرار گرفتند. مصونیت آنها به دلیل شرکت آنها در طرحی بود که در مرکز الکفاح در بروکلین به اجرا گذاشته بودند و هدف آن آماده سازی اسلام گرایان در جنگ بوسنی بود، و سال ۱۹۹۴، در کانادا، اف بی آی به مسئولیت خودش علی محمد را آزاد کرد، که در واقع مأمور دو جانبه ایالات متحده و القاعده بود و در بطن مرکز الکفاح عمل می‌کرد. کمی بعد، علی محمد به کنیا رفت، یعنی جایی که بر اساس گزارش کمیسیون ۱۱ سپتمبر، حمله به سفارت ایالات متحده در نایروبی در سال ۱۹۹۸ را سازماندهی کرد. (۳۲)

پشتیبانی عربستان سعودی از تروریست‌ها

در این بازی ابهام آمیز و تاریک، مهمترین بازیگر احتمالاً عربستان سعودی است. در واقع، این کشور نه تنها به چهار گوشه جهان جهاد طلب صادر کرده، بلکه تأمین مالی آنها را نیز به عهده داشته است – همان‌گونه که پیش از این مطالبی در این باره مطرح کردیم و دیدیم – در برخی موارد نیز ارسال جهاد طلب با همکاری و هماهنگی ایالات متحده صورت پذیرفته است. مقاله‌ای درباره انتشار مرادوات و نامه‌های الکترونیک دیپلماتیک ایالات

متحد، که به سال ۲۰۱۰ در نیویورک تایمز منتشر شد آشکار ساخت که «تأمین کنندگان امور مالی تروریست هائی مانند القاعده سعودی ها بوده اند.» (۳۳)

سال ۲۰۰۷، ساندی تایمز نیز گزارش داد که :

«[...] سعودی های ثروتمند مهمترین تأمین کنندگان امور مالی شبکه های تروریستی در سطح بین المللی هستند. استوارت لوی، کارمند وزارت خزانه داری در امریکا که مأموریت نظارت بر امور مالی تروریست ها را به عهده دارد، اظهار داشت که اگر می خواست بودجه تروریست ها را متوقف کند، فوراً عربستان سعودی را هدف می گرفت.» (۳۴)

به گزارش راشل ارنفلد، گزارشات مشابهی نشان داده است که مقامات عراقی، پاکستانی و افغان دخالت عربستان سعودی در تأمین مالی تروریست ها را تأیید کرده اند :

«سال ۲۰۰۹، پولیس پاکستان گزارش داد که سازمان های ویژه امور خیریه، امور مالی القاعده، طالبان و لشکر طیبه را به عهده داشته است. در همین گزارش آمده است که سعودی ها مبلغ ۱۵ میلیون دلار به جهاد طلبان، به انضمام مسؤولان حمله انتحاری در پاکستان پرداخت کرده بودند که به مرگ بینظیر بوتو، نخست وزیر سابق پاکستان انجامید.

ماه می ۲۰۱۰، بنگاه خبری براتا، منبع خبری مستقل در عراق، از دوسیه افشاء شده اطلاعات عربستان گزارش داد. این دوسیه پشتیبانی دائمی عربستان سعودی از فعالیت های القاعده در عراق را تأیید می کند. این پشتیبانی ها در اشکال ارسال پول و اسلحه انجام می گرفته است [...]»

مقاله ای به تاریخ ۳۱ می ۲۰۱۰ در ساندی تایمز در لندن منتشر شد و به نقل از منابع مالی اطلاعات افغان، از سال ۲۰۰۶ دست کم یک میلیارد و پانصد میلیون دلار از عربستان سعودی مخفیانه وارد افغانستان شده است. این پول احتمالاً به طالبان اختصاص داشته است.» (۳۵)

با این وجود، به گفته تایمز، پشتیبانی سعودی از القاعده تنها به امور مالی محدود نمی شود :

«طی ماههای گذشته، برخی مقامات مذهبی سعودی با انتشار فتوا برای تخریب اماکن مذهبی شیعیان در نجف و کربلا در عراق فراخوان صادر کردند و بر این اساس موجب تحریکاتی در عراق و ایران شدند - برخی از این اماکن پیش از این با بمب گذاری مورد حمله تروریستی قرار گرفته بود - در حالی که اعضای والا مقام دستگاه سلطنتی سعودی دائماً اعمال تروریستی را نکوهش کرده اند، ولی برخی مسؤولان در بطن دستگاه سلطنتی از افراط گرایان دفاع می کنند.

سال ۲۰۰۴ شیخ صالح اللحدیدان در یکی از مساجد مردان خیلی جوان را تشویق می کرد که برای جنگ به عراق بروند، و هشدار می داد که امروز پا گذاشتن به خاک عراق خطرناک است و باید از ماهواره های ملعون و پهپادهای هوایی اجتناب کرد که تمام خاک عراق را زیر کنترل خود گرفته اند. اگر فردی از بین شما این توان را در خود می بیند که به عراق برود و به مبارزه بپیوندد، و هدفش به پیروزی رساندن کلام خدا می باشد، آزاد است که اقدام کند.» (۳۶)

کشور مالی به عنوان مثال



امروز، فرآیند مشابهی در افریقا در شرف تکوین است، یعنی جایی که اصول گرایان وهابی سعودی فعال هستند - «در سال های گذشته در مالی، از طریق امام های جوانی که از مدارس مذهبی شبه جزیره عربی فارغ التحصیل شده اند فعال بوده اند.» (۳۷)

نشریات بین المللی به انضمام الجزیره از تخریب بناهای تاریخی مرتبط به گورستان توسط جهاد طلبان گزارش داده اند :

«به گفته شاهدان، دو بنای گلی تاریخی مسجد قدیمی [مرتبط به گورستان] جینگاریبر در تومبوکتو، توسط مبارزان انصار دین - یکی از شعبات القاعده که شمال مالی را تحت کنترل خود دارد - تخریب شده است. در نتیجه این منطقه که توسط یونسکو به عنوان میراث فرهنگ جهانی به ثبت رسیده مورد تهاجم قرار گرفته است. [...] این عمل تخریبی جدید در پی حملات دیگری به بناهای تاریخی و مذهبی تومبوکتو در هفته گذشته انجام گرفت که یونسکو آن را تخریب جنون آسا نامید. از سوی دیگر، انصار دین اعلام کردند که گورستان های قدیمی «حرام» بوده و اسلام آن را ممنوع می داند. مسجد جینگاریبر یکی از مهمترین بناهای تومبوکتو و یکی از مهمترین جاذبه های سیاحتی این شهر افسانه ای تلقی می شد - البته تا پیش از این که منطقه برای سیاحان ممنوع اعلام شود. انصار دین قسم یاد کرده اند که بی هیچ استثنائی به تخریب تمام گورستان ها ادامه خواهند داد. این اعلامیه موجب اندوه بسیار زیادی در مالی و به همین گونه در خارج شد.» (۳۸)



اعضای القاعده در مالی و گروگان های بریتانیایی

ولی نویسندگان این گزارشات - به انضمام خبرگزاری الجزیره - یادآوری نکردند که تخریب گورستان ها یک عادت قدیمی وهابی ها بود که توسط دولت سعودی حمایت شده و تداوم یافته است :

«بین سال ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲، در حکومت عبدالعزیز بن محمد بن سعود، وهابی های سعودی در عراق شهر کربلا و نجف را تسخیر کردند. بخشی از مردم مسلمان را به قتل رساندند و مقبره حسین بن علی، نوه پیغمبر اسلام و پسر علی بن ابی طالب، داماد پیغمبر اسلام را تخریب کردند. بین سال ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴، سعودی ها به مکه و مدینه حمله کردند و بناهای تاریخی را از بین بردند، از جمله مقبره ای که روی قبر فاطمه دختر محمد پیغمبر اسلام ساخته بودند. آنها حتی می خواستند قبر خود محمد پیغمبر اسلام را تخریب کنند که به اعتقاد آنها بت پرستی قلمداد می شد. سال ۱۹۹۸ سعودی ها با بولدوزر و با ایجاد آتش سوزی مقبره آمنه بنت وهب را ویران کردند که مقبره مادر محمد پیغمبر دین اسلام بود و موجب بر انگیزتن موجی از اعتراض در جهان مسلمانان شد.» (۳۹)

فرصتی برای صلح، و ناامنی به عنوان مانع اصلی برای آن

امروز، ما باید بین دستگاه سلطنتی سعودی و وهابیتی که توسط رهبران ارشد مذهبی در عربستان سعودی حمایت می شود و برخی اعضای خاندان سلطنت سعودی تفکیک قائل شویم. به ویژه به این علت که شاه عبدالله با مذاهب دیگر دست داد، و در سال ۲۰۰۷ از واتیکان دیدن کرد و از برگزاری کنفرانس مذاهب با شرکت مسیحیان و یهودیان پشتیبانی به عمل آورد که سال بعد تحقق یافت.

سال ۲۰۰۲، وقتی که عبدالله هنوز ولیعهد بود، در جلسه اتحادیه عرب طرحی برای صلح بین اسرائیل و همسایگانش پیشنهاد کرد. بر اساس طرح او که توسط بسیاری از دولت های شرکت کننده مورد تأیید قرار گرفته بود، می بایستی مناسبات بین کشورهای عربی و اسرائیل به حالت عادی بازگردد، و در ازای آن اسرائیل سرزمین های اشغالی را به انضمام اورشلیم شرقی، ترک کند، و راه حل عادلانه برای پناهندگان فلسطینی بر اساس قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل متحد به اجراء گذاشته شود. سال ۲۰۰۲ آوریل شارون که در پست نخست وزیری اسرائیل بود این طرح را نپذیرفت، ژرژ دابلیو بوش و دیک چنی نیز که برای جنگ علیه عراق مصمم بودند، طرح او را رد کردند. با این وجود، همان گونه که داوید اوتاوی اظهار داشته است :

«طرح صلح عبدالله در سال ۲۰۰۲ جاذبه هائی دارد که بی گمان می تواند زمینه همکاریهای بین ایالات متحده و عربستان سعودی را روی مسأله اسرائیل و فلسطین فراهم سازد. پیشنهاد عبدالله در جلسه اتحادیه عرب به سال ۲۰۰۲ توسط تمام کشورهای شرکت کننده مورد تأیید قرار گرفته بود، رئیس جمهور اسرائیل شیمون پرز [و نخست وزیر اهود] اولمرت از آن استقبال کردند، و بارک اوباما برای نخستین مصاحبه شبکه تلویزیون سعودی العربیه را انتخاب کرده بود، شجاعت عبدالله را برای طرح صلحی که پیشنهاد کرده بود، تبریک گفت. با این وجود بنیامین نتانیاهو به عنوان نخست وزیر جدید اسرائیل قویا با طرح سعودی مخالفت کرد، به ویژه در مورد طرح اورشلیم شرقی که به عنوان پایتخت دولت فلسطینی مطرح شده بود.» (۴۰)

سال ۲۰۱۲، این طرح منجمد شد، اسرائیل نیت خود را برای حمله نظامی به ایران آشکارا مطرح کرد و ایالات متحده به دلیل سال انتخابات ریاست جمهوری منفعل باقی ماند. با این وجود، رئیس جمهور اسرائیل شیمون پرز از این طرح مبتکرانه در سال ۲۰۰۹ استقبال به عمل آورده بود، و جرج میچل وقتی که به عنوان فرستاده ویژه رئیس جمهور اوباما در خاورمیانه برگزیده شده بود، اعلام کرد که دولت اوباما قصد دارد این طرح را در سیاست خاورمیانه به کار ببندد. (۴۱)

چنین پشتیبانی هائی که به این شکل بیان شده، نشان می دهد که توافق صلح در خاورمیانه از دیدگاه نظری ممکن است. ولی هنوز از احتمال به اجراء در آوردن آن خیلی دور هستند. در واقع هر قرار داد صلح، پیش از همه به

اعتماد متقابل نیازمند است، ولی وقتی هر یک از طرفین در رابطه با آینده کشورش احساس نا امنی می کند، رسیدن به چنین توافقی مشکل بنظر می رسد.

برخی مفسرین طرفدار صهیونیسم مانند چارل کروتامر یادآوری می کنند که، طی ۳۰ سال پیش از قراردادهای کمپ دیوید، تخریب اسرائیل «هدف مشترک اتحادیه عرب» بوده است (۴۲).

بسیاری از فلسطینی ها، به همین ترتیب بخشی مهمی از حماس می ترسند که توافق صلح عادلانه نباشد و خواست های واقعی آنها را در اختلافاتی که با اسرائیل دارند، ندیده گرفته شود.

در خاورمیانه، ناامنی به پیکره احساسی مشترک و همگانی تعلق دارد. بی عدالتی و فقدان امنیت دو وجه مشترک این احساس است. منشأ اصلی موقعیت فعلی امور بین المللی را نیز باید در بی عدالتی ها جست و جو کنیم. در این جا به سادگی به ایالات متحده توصیه می کنم که باید به یاد داشته باشد که مشکلات مرتبط به امنیت و عدالت نمی تواند به شکل جدا از یکدیگر حل شود.

ما به عنوان شهروندان امریکای شمالی، باید درک کنیم که اسرائیلی ها و فلسطینی ها در وضعیت مشابه وضعیت جنگی زندگی می کنند، و هر دو ملت دلایلی متعددی دارند که از صلح نیز هراس داشته باشند، زیرا ممکن است که صلح آنها را از آنچه هست در وضعیت خطرناکتری قرار دهد. در خاور میانه خیلی از شهروندان بی گناه کشته شده اند. حرکات ایالات متحده نباید این میزان از تلفات را وخیم تر سازد.

این احساس ناامنی که باید آن را مانع اصلی صلح تلقی کنیم، تنها به خاورمیانه منحصر نمی باشد. پس از ۱۱ سپتمبر، مردم ایالات متحده اضطراب از ناامنی را احساس کردند، و همین موضوع کاملاً توضیح می دهد که به چه علتی علیه سیاستهای جنون آمیز جنگی «جنگ علیه تروریسم» توسط بوش، چنی و اوباما مخالفت نکردند و مقاومت اندکی نشان دادند.

آنهاهی که این جنگ را هدایت می کنند به امریکائی ها قول امنیت مطمئن تری را داده اند. با این وجود، هدایت کنندگان جنگ به شکل متناقضی در حال گسترش تروریست هائی هستند که معمولاً به عنوان دشمن امریکا معرفی شده اند. این سیاست در عین حال جنگ را به مناطق جدیدی مثل پاکستان و یمن گسترش داده است. با به وجود آوردن دشمنان خود ساخته، این گونه به نظر می رسد که جنگ علیه تروریسم بی وقفه ادامه می یابد، زیرا در حال حاضر قویاً در انجماد اداری ریشه دوانده است. به همین علت، به «جنگ علیه مواد مخدر» شباهتهای زیادی دارد، یعنی سیاستی بدون فکر که سطح مخارج و درآمدهای قاچاق مواد مخدر را در سطحی نگهداشته است که قاچاقچیان جدیدی را جذب کرده است.

از سوی دیگر، جنگ علیه تروریسم به ویژه به ناامنی نزد مسلمانان دامن می زند، با آگاهی به این امر که کشورهای متعددی هستند که شهروندانشان را در خطر می بینند، نه تنها به دلیل تروریست های جهاد طلب، بلکه به دلیل حملات پهلپادها. ناامنی در خاورمیانه مانع اصلی صلح در این منطقه است. فلسطینی ها با ترس روزمره از ستمی که توسط مهاجران در کرانه باختری رود اردن بر آنها روا داشته می شود، دائماً در ترس از اعمال تلافی جویانه دولت عبری زندگی می کنند. اسرائیلی ها نیز دائماً در ترس از اعمال خصومت آمیز همسایگانشان به سر می برند. خانواده سلطنتی در عربستان سعودی نیز در این ترس و هراس شریک است. بر این اساس، از ۱۱ سپتمبر و آغاز «جنگ علیه تروریسم»، ناامنی و بی ثباتی هم زمان گسترش یافته است.

باید دانست که ابعاد ناامنی در خاورمیانه تأثیری گسترش یابنده بر جا گذاشته است. به این معنا که به عنوان مثال، ترس اسرائیل از ایران و حزب الله، با ترس ایران از تهدیدات اسرائیل به حمله گسترده به مراکز هسته ئی این

کشور گره خورده است. از سوی دیگر کارشناسانی مانند زیبگنیف برژنسکی دائماً هشدار داده اند که حمله اسرائیل علیه ایران می تواند به جنگی طولانی تر از آنچه اعلام شده بینجامد، و چه بسی که به کشورهای دیگر نیز گسترش یابد. (۴۳)

من فکر می کنم که شهروندان ایالات متحده باید از نا امنی که حملات پهنادهای کشورشان در برخی کشورها ایجاد کرده است، نگران باشند. اگر این حملات متوقف نشود، ممکن است به همان نتایجی بینجامد که حملات اتمی ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ مقدمات آن را فراهم ساخت: به این معنا که قدرت های متعددی سعی خواهند کرد که به چنین سلاحی دسترسی پیدا کنند، و روشن است که امکان به کار بردن چنین سلاحی برای آنها فراهم خواهد آمد، و در این صورت ایالات متحده در چشم انداز دور محتمل ترین هدف خواهد بود. باید از خودمان بپرسیم که چقدر طول خواهد کشید که شهروندان این کشور به روند قابل پیشبینی این جنگ خود ساخته پی ببرند، و برای جلوگیری از آن بسیج شوند.



سافرانسیسکو- ایالات متحده

چه باید کرد؟

در این نوشته با استفاده از تشابه اشتباهات بریتانیا در پایان قرن نوزدهم، از مواضعی دفاع شده است که فراخوان به سوی نظم بین المللی با ثبات تر و عادلانه تری را مطرح می سازد تا از طریق گذار از مراحل عینی تحقق پذیر گردد. با آگاهی به این امر که برخی از آنها نیز باید به شکل تدریجی پیموده شود:

- ۱) کاهش تدریجی بودجه عظیمی که به دفاع و اطلاعات اختصاص دارد.
- ۲) حذف تدریجی وجوه خشونت بار به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم»، ولی با حفظ امکانات پولیس سنتی در مبارزه علیه تروریسم.
- ۳) تشدید اخیر نظامی گری از سوی ایالات متحده را می توانیم به «وضعیت فوری» اعلام شده در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت دهیم، که از آن تاریخ تا امروز هر ساله توسط رئیس جمهورهای ایالات متحده تمدید شده است. این «وضعیت فوری» باید فوراً متوقف شود، و آن چه را که به نام «اقدامات دائمی دولت» به آن ضمیمه کرده اند باید

مورد بازبینی قرار گیرد. این اقدامات دائمی حراست و دستگیری و بازجویی بدون مجوز، و به همین گونه نظامی سازی امنیت داخلی را نیز در ایالات متحده در برمی گیرد. (۴۴)

(۴) برای بررسی امور اطلاعاتی و حل مسأله تروریسم، بازگشت به آن ستراتیژی قدیمی ضروری می باشد که به شکل اساسی به پولیس مدنی بستگی دارد.

چهل سال پیش، کنگره آمریکا را فراخواندم که اقدامات ضروری برای جلوگیری از پارانوئای عمومی به عمل آورد که در حال حاضر به شکل روزمره با آن زندگی می کنیم. امروز، من به این نتیجه رسیده ام که خود این نهاد تحت سلطه دوایر قدرتی است که از این ماشین جنگی ایالات متحده بهره برداری می کند. در این کشور، به اصطلاح «مردان سیاسی» بیش از پیشینیانسان در دوران فرمانروائی بریتانیا در حفظ برتری قدرت تلاش می کنند.

با این وجود، یادآوری چنین واقعیاتی به این معنا نیست که باید در قابلیت ایالات متحده در ایجاد تحول در چنین وضعیتی امیدمان را از دست بدهیم. بلکه باید به یاد داشته باشیم که چهل سال پیش از این اعتراضات سیاسی نقش تعیین کننده ای در متوقف ساختن جنگ ناعادلانه ویتنام به عهده داشته است.

البته سال ۲۰۰۳ تظاهرات یک میلیون نفری در ایالات متحده نتوانست مانع جنگ غیرقانونی علیه عراق شود. با این وجود، تظاهرات عظیم و تجمعات در مقاطع نسبتاً کوتاه، شگفت آور به نظر می رسد. پرسشی که امروز مطرح می باشد، این است که آیا مبارزان سیاسی قادر خواهند بود که روش های مبارزاتی نوینی را به شکل دراز مدت و مؤثر به اجراء گذارند.

طی چهل سال، به بهانه طرح برای تداوم دولت، ماشین جنگی آمریکا تظاهرات خیابانی علیه جنگ را خنثی ساخت. با درک و آگاهی از چنین روندی، و با استفاده از الگوی جنون آسای نظامی سازی عظیم بریتانیا، جنبش ضد جنگ فعلی باید در هماهنگی، به آزمون های تازه ای در زمینه تاکتیک فشار در بطن نهادهای ایالات متحده بپردازد. نه تنها اشغال خیابان ها به وسیله افراد بی خانمان. زیرا افشای شکاف اجتماعی بین فقیر و غنی کافی نخواهد بود. ویسلون چرچیل نیز در سال ۱۹۰۸ از همین شیوه استفاده می کرد ولی کافی نیست. ما باید فراتر از این برویم و بدانیم که منشأ این نابرابری ها در مراتب نهادهای نهفته است که می تواند تصحیح شود. اگر چه نهاد ها دچار اختلال شده باشند. یکی از این مراتبی که مورد نظر می باشد، موضوع به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» است.

ناممکن است که بتوانیم موفقیت چنین جنبشی را پیشبینی کنیم. ولی فکر می کنم که گسترش عمومی این جریان اجتماعی بخش بیش از پیش فزاینده تری از شهروندان آمریکائی را به ضرورت چنین جنبشی آگاه خواهد ساخت... و براین باور هستم که یک اقلیت ضد جنگ و صلح آمیز که به خوبی هماهنگ شده باشد می تواند پیروز شود، و می تواند با تکیه به منابع حقیقی و حسن نیت بین دو تا پنج میلیون نفر را گردآوری کند. امروز، نهادهای کلیدی جهان سیاست در ایالات متحده نه تنها دچار اختلال هستند بلکه غیر مردمی نیز می باشند. به ویژه، کنگره که میزان محبوبیت آن به ۱۰ درصد رسیده است.

مقاومت سر سخنان جهان ثروت خصوصی و پیمان کار سالارانه در مقابل اصلاحات خردگرایانه یکی دیگر از مشکلات پر اهمیت است، ولی هر چه بیشتر ثروتمندان به شکل آشکار نفوذ ضد دموکراتیک خود را نشان دهند، بیشتر ضرورت محدود ساختن سوء استفاده های آنها از قدرتی که در اختیار دارند آشکار می گردد. اخیراً، آنها اعضای کنگره را هدف گرفتند برای آن که از این نهاد اخراجشان کنند، این اعضاء «متهم» بودند که با توافق یکدیگر می خواستند به حل مسائل دولتی بپردازند. در این کشور، مطمئناً اکثریتی از شهروندان وجود دارد که می تواند برای دفاع از منافع عمومی بسیج شود.

ستراتژی های نوین و فنون اعتراضی ضروری خواهد بود. هدف از این نوشته ارائه چنین روش هایی نبوده و نیست. با این وجود، باید پیشبینی کنیم که اعتراضات آینده یا اعتراضات در جهان مجازی باید از اینترنت در فرآیند مبارزاتی به بهترین شکلی استفاده کند.

یک بار دیگر باید بگوئیم که به هیچ عنوان نمی توانیم از پیروزی در این مبارزه برای منافع عمومی علیه منافع خصوصی و ایدئولوژی های ارتجاعی و نا آگاه با اطمینان حرف بزنیم و پیشبینی کنیم. ولی با افزایش فزاینده خطر منازعات ویرانگر بین المللی، بیش از پیش بسیج عمومی برای دفاع از منافع عمومی ضرورت خود را به اثبات می رساند. بررسی تاریخی یکی از بهترین روش ها برای اجتناب از تکرار فاجعه است.

آیا چنین امید هایی به پیدایش جنبش اعتراضی غیر واقع گرایانه است؟ به احتمال قوی. ولی به هر صورت، من بر این باور هستم که این جنبش یک ضرورت است.

Notes

[1] Oliver Villar et Drew Cottle, *Cocaine, Death Squads, and the War on Terror : U.S. Imperialism and Class Struggle in Colombia* (Monthly Review Press, New York, 2011) ; Peter Watt et Roberto Zepeda, *Drug War Mexico : Politics, Neoliberalism and Violence in the New Narcoeconomy* (Zed Books, Londres, 2012) ; Mark Karlin, « How the Militarized War on Drugs in Latin America Benefits Transnational Corporations and Undermines Democracy », *Truthout*, 5 août 2012.

[2] Peter Dale Scott, *La Machine de guerre américaine : la Politique profonde, la CIA, la drogue, l'Afghanistan...* (Éditions Demi-Lune, Plogastel Saint-Germain, 2012), pp.317-41.

[3] Patrick Cockburn, « Opium : Iraq's deadly new export », *Independent*(Londres), 23 mai 2007.

[4] Scott, *La Machine de guerre américaine*, pp.204-12.

[5] Voir Mark Karlin, « How the Militarized War on Drugs in Latin America Benefits Transnational Corporations and Undermines Democracy », *Truthout*, 5 août 2012.

[6] Sekhara Bandyopadhyaya, *From Plassey to Partition : A History of Modern India* (Orient Longman, New Delhi, 2004), p.231.

[7] Kevin Phillips, *Wealth and Democracy : A Political History of the American Rich* (Broadway Books, New York, 2002), p.185.

[8] « Les graines de la ruine impériale et du déclin national – le fossé anormal entre les riches et les pauvres [...] la croissance fulgurante d'un luxe vulgaire et oisif – sont les ennemis de la Grande-Bretagne » (Winston Churchill, cité dans Phillips, *Wealth and Democracy*, p.171).

[9] John A. Hobson, *Imperialism* (Allen and Unwin, Londres, 1902 ; réimpression de 1948), p.6. À cette époque, le principal impact de ce livre en Grande-Bretagne fut de stopper définitivement la carrière d'économiste de John A. Hobson.

[10] Hobson, *Imperialism*, p.12. Cf. Arthur M. Eckstein, « Is There a 'Hobson-Lenin Thesis' on Late Nineteenth-Century Colonial Expansion ? », *Economic History Review*, mai 1991, pp.297-318 ; voir en particulier pp.298-300.

[11] Peter Dale Scott, « *The Domsday Project, Deep Events, and the Shrinking of American Democracy* », *Asia-Pacific Journal : Japan Focus*, 21 janvier 2011.

- [12] Voir Ralph Raico, « Introduction », *Great Wars and Great Leaders : A Libertarian Rebuttal* (Mises Institute, Auburn, AL, 2010), .
- [13] Carroll Quigley, *Tragedy and Hope : A History of the World in Our Time* (G.S.G. & Associates, 1975) ; Carroll Quigley, *The Anglo-American Establishment* (GSG Associates publishers, 1981). Discussion dans Laurence H. Shoup et William Minter, *The Imperial Brain Trust : The Council on Foreign Relations & United States Foreign Policy* (Monthly Review Press, New York, 1977), pp.12-14 ; Michael Parenti, *Contrary Notions : The Michael Parenti Reader* (City Lights Publishers, San Francisco, CA, 2007), p.332.
- [14] Au sujet des intérêts – peu remarqués par les observateurs –, des compagnies pétrolières dans les champs pétrolifères offshore du Cambodge, voir Peter Dale Scott, *The War Conspiracy : JFK, 9/11, and the Deep Politics of War* (Mary Ferrell Foundation, Ipswich, MA, 2008), pp.216-37.
- [15] Thomas Pakenham, *Scramble for Africa : The White Man's Conquest of the Dark Continent from 1876-1912* (Random House, New York, 1991).
- [16] Voir les différents livres de Barbara Tuchman, notamment *The March of Folly : From Troy to Vietnam* (Knopf, New York, 1984).
- [17] Pakenham, *ibidem*.
- [18] E. Oncken, *Panzersprung nach Agadir. Die deutsche Politik während der zweiten Marokkokrise 1911* (Dilsseldorf, 1981). En allemand, l'expression *Panzersprung* est devenue une métaphore pour toute démonstration gratuite de diplomatie de la canonnière.
- [19] Thom Shanker, « *Global Arms Sales Dropped Sharply in 2010, Study Finds* », *New York Times*, 23 septembre 2011.
- [20] Thom Shanker, « *U.S. Arms Sales Make Up Most of Global Market* », *New York Times*, 27 août 2012.
- [21] Stephen Ambrose, *Eisenhower : Soldier and President* (Simon and Schuster, New York, 1990), p.325.
- [22] Robert Dallek, *An unfinished life : John F. Kennedy, 1917-1963* (Little, Brown and Co., Boston, 2003.), p.50.
- [23] Shanker, « *U.S. Arms Sales Make Up Most of Global Market* », *New York Times*, 27 août 2012.
- [24] Peter Dale Scott, *La Route vers le Nouveau Désordre Mondial : 50 ans d'ambitions secrètes des États-Unis*, (Éditions Demi-Lune, Paris, 2010), pp.66-72.
- [25] Scott Shane et Andrew W. Lehren, « *Leaked Cables Offer Raw Look at U.S. Diplomacy* », *New York Times*, 29 novembre 2010. Cf. Nick Fielding et Sarah Baxter, « *Saudi Arabia is hub of world terror : The desert kingdom supplies the cash and the killers* », *Sunday Times* (Londres), 4 novembre 2007.
- [26] Les Nations Unies ont listé les antennes de l'International Islamic Relief Organization (l'IIRO, une filiale de la Rabita) en Indonésie et aux Philippines comme propriétés ou partenaires d'al-Qaïda.
- [27] Voir Peter Dale Scott, « *La Bosnie, le Kosovo et à présent la Libye : les coûts humains de la collusion perpétuelle entre Washington et les terroristes* », *Mondialisation.ca*, 17 octobre 2011 ; voir également William Blum, « *The United States and Its Comrade-in-Arms, Al Qaeda* », *Counterpunch*, 13 août 2012.
- [28] Christopher Boucek, « *Yemen : Avoiding a Downward Spiral* », *Carnegie Endowment for International Peace*, p.12.
- [29] « *In Yemen, 'Too Many Guns and Too Many Grievances' as President Clings to Power* », *PBS Newshour*, 21 mars 2011.

- [30] « In Yemen, 'Too Many Guns and Too Many Grievances' as President Clings to Power », PBS Newshour, 21 mars 2011.
- [31] John Kerry, *Al Qaeda in Yemen and Somalia : A Ticking Time Bomb : a Report to the Committee on Foreign Relations* (U.S. G.P.O., Washington, 2010), p.10.
- [32] Scott, *La Route vers le Nouveau Désordre Mondial*, pp.214-20.
- [33] Scott Shane et Andrew W. Lehren, « Leaked Cables Offer Raw Look at U.S. Diplomacy », *New York Times*, 29 novembre 2010.
- [34] Nick Fielding et Sarah Baxter, « Saudi Arabia is hub of world terror : The desert kingdom supplies the cash and the killers », *Sunday Times* (Londres), 4 novembre 2007 : « Des religieux extrémistes envoient une multitude de recrues dans certains des points chauds les plus violents au monde. Une analyse de NBC News suggère que les Saoudiens représentent 55% des combattants étrangers en Irak. On les retrouve également parmi les plus intransigeants et les plus militants. »
- [35] Rachel Ehrenfeld, « Al-Qaeda's Source of Funding from Drugs and Extortion Little Affected by bin Laden's Death », *Cutting Edge*, 9 mai 2011.
- [36] *Sunday Times* (Londres), 4 novembre 2007.
- [37] BBC, 17 juillet 2012,.
- [38] Al-Jazira, 19 juillet 2012, .
- [39] *The Weekly Standard*, 30 mai 2005,. Cf. *Newsweek*, 30 mai 2005. Adapté d'Hilmi Isik, *Advice for the Muslim* (Hakikat Kitabevi, Istanbul).
- [40] David Ottaway, « The King and Us : U.S.-Saudi Relations in the Wake of 9/11 », *Foreign Affairs*, mai-juin 2009.
- [41] Barak Ravid, « U.S. Envoy : Arab Peace Initiative Will Be Part of Obama Policy », *Haaretz*, 5 avril 2009. David Ottaway, « The King and Us : U.S.-Saudi Relations in the Wake of 9/11 », *Foreign Affairs*, mai-juin 2009.
- [42] Charles Krauthammer, « At Last, Zion : Israel and the Fate of the Jews », *Weekly Standard*, 11 mai 1998.
- [43] « Nous n'avons aucune idée de comment finirait une telle guerre », déclara [Brzezinski]. « L'Iran a des moyens militaires, il pourrait riposter en déstabilisant l'Irak » (Salon , 14 mars 2012).
- [44] Voir Scott, *La Route vers le Nouveau Désordre Mondial*, pp.257-331 ; Peter Dale Scott, « La continuité du gouvernement étasunien : l'état d'urgence supplante-t-il la Constitution ? <http://www.mondialisation.ca/la-con...>, *Mondialisation.ca*, 6 décembre 2010.

منبع:

مرکز مطالعات جهانی سازی، ۶ نومبر ۲۰۱۲

موضوع : ۱۱ سپتامبر. جنگ علیه تروریسم. جنگ ایالات متحده. ناتو

Pourquoi les États-Uniens doivent stopper les guerres auto-génératrices de leur pays

De [Prof Peter Dale Scott](#)

Global Research, 08 novembre 2012

[The Asia-Pacific Journal : Japan Focus](#) 3 septembre 2012

Région : [États-Unis](#)

Thème: [11 sept. Guerre au terrorisme, Guerre USA OTAN](#)

<http://www.mondialisation.ca/pourquoi-les-etatsuniens-doivent-stopper-les-guerres-auto-generatrices-de-leur-pays/5311070>

گاهنامه هنر و مبارزه/ترجمه توسط حمید محوی/پاریس/۱۸ نوامبر ۲۰۱۲

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/311>

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/312>